

در بوته نقد

به بهانه اجرای نمایش «سه کیلو دویست و پنجاه گرم» در عمارت نوفل لوشاتو

در یک خانواده ایرانی



محمدحسن خدایی منتقد

● تاثیر این روزهای ما، همچنان به نهاد خانواده به‌منابه اسکان روایت‌کردن بحران می‌پردازد. بدون اغراق می‌توان بر این نکته تاکید گذاشت که چگونه بازنمایی بحران در مناسبات خانواده، خود بدل به امری بحرانی شده؛ همان چیزی که آن را باید سیاست بازنمایی نامید؛ اینکه در غیاب نهادهای یاریگر و موج‌فزاینده خصوصی‌سازی، این نهاد خانواده است که امکان تاب‌آوری را برای خیل عظیمی از مردمان حاشیه‌نشین و طرده‌شده مهیا می‌کند، اما نکته اینجاست که فرم این بازنمایی چگونه باشد و به چه کار زمانه‌اش بیاید. در اجرای نمایش «سه کیلو و دویست و پنجاه گرم»، به نویسنده‌گی مهدی زندیه و کارگردانی محسن نجار حسینی، یک خانواده را می‌بینیم که در مرز فروپاشی اقتصادی است و کلیت آن در آستانه واپاشی؛ یک بحران که می‌شود با میانجی‌هایی، ربط آن را به وضعیت اقتصادی دوران معاصر مشخص کرد و تزیید هر دم فزاینده مصائب را به نظاره نشست. البته که روایت این واپاشی، کمابیش شبیه اغلب اجراهایی است که در رابطه با خانواده ایرانی بر صحنه می‌بینیم. یک منطق روایی که امتحان خود را پس داده و مبتنی است بر رئالیسم اجتماعی که در آن وضعیت ابتدایی، در مواجهه با تنش‌های کوچک، به تدریج به فاجعه‌ای تمام‌عیار ختم می‌شود. در ادامه رازها افشا شده و بحران ابعاد تحمل‌ناپذیری می‌یابد. مهدی زندیه در مقام نویسنده، با استفاده از دیالوگ‌های کوتاه و ریتمی تند به سکوت میدان نمی‌دهد. همه چیز در یک تعجیل و تنش دائمی به پیش می‌رود و تماشاگران چندان امکان تنفس و تخیل نمی‌یابند. بی‌جهت نیست که با روایت کمابیش خالی‌شده از استعاره روبه‌رو هستیم که در آن بازنمایی واقعیت روزمره، اولویت اول و آخر است.

اجرا یادآور نمایشی مانند «زهرماری» است. اینجا هم بحران اقتصادی، اخلاقی و انسانی، در نسبت با یک میراث خانوادگی تعین می‌یابد. هر دو نمایش در زیرزمین و دلالت‌های نشانه‌شناسی آن در جریان است؛ فضای زیرین و اقتصاد سیاسی پرابهام مرتب بر آن. در زهرماری تنش با افشای راز خانواده در باب مشروبات الکلی به اوج می‌رسد و اینجا در نسبت با مواد مخدر. هر دو الگوی یکسانی را به سه کار می‌گیرند؛ اینکه میراث خانوادگی در طبقات فرودست اجتماعی، اغلب به مصیبت‌های غیرقابل کنترل منجر می‌شود؛ نکته‌ای که هر نوع امید اجتماعی را به محاق برده و سرنوشتی شوم را رقم می‌زند. تنها شخصیتی که سویه‌ای از مقاومت را در قبال تحصیل مال نامشروع از خود نشان می‌دهد، برادر بزرگ خانواده یا همان محمود است با بازی محمد نادری، دیگر شخصیت‌ها برای فرارتن از این فروپستگی، با در تمناي فروش مواد مخدر هستند یا سکوت کرده یا مخالفت چندان‌ی ابراز نمی‌دارند. از یک منظر اخلاقی، اغلب شخصیت‌ها گرفتار انحطاط شده و برای خروج از این درماندگی، فایده‌باورانه اخلاقی‌گرایی را پس می‌زنند.

حال می‌توان نسبت این اجرا را با بازنمایی رئالیستی وضعیت، به مذاقه نشست. اینکه آیا بهترین فرم روایی، رئالیسم ساده و سراسر است؟ یا می‌توان با فرمی واجد گست و پیچیدگی، بازنمایی واقعیت متصلب هرروزه را بحرانی کرد. درواقع نظم مستقر و زیباشناسی معطوف به آن، این سادگی را تأیید می‌کند و هر نوع پیچیدگی را امری زائد می‌داند. اجرای محسن نجارحسینی، امر رنگ را کنار گذاشته و بیش از اندازه به منطق رئالیستی زمانه‌اش وفادار است؛ رویکردی که تخیل و مقاومت را تقلیل می‌دهد و در پی تزئین ذائقه تماشاگران برمی‌آید. اما در این ساده‌سازی مفرط، می‌توان به فرمی اندیشید که غرابت و بداهت را طلب کند و نظام زیباشناسی مخاطبان را استعلا بخشد. این البته مستلزم نوعی خطرکردن و تمناي امر نو است.

مهدی زندیه در مقام نمایش‌نامه‌نویس می‌تواند نهادهای اجتماعی بیشتری را بازنمایی و بحرانی کند؛ نکته‌ای که فی‌المثل در نمایش زهرماری مشاهده می‌شد و اینجا غایب است. در نهایت اجرای «سه کیلو و دویست و پنجاه گرم» را می‌توان از آن باب کم‌فروغ دانست که گویی تجربه زیسته نویسنده و کارگردان، برای تولید خلاقاته تاتار، احتیاج به وسعت‌یافتن بیشتری دارد. در اجرائی که تلاش دارد استاندارد باشد و قصه‌گو، خطرنگردن، خود بزرگ‌ترین خطر است. بنابراین با روایتی روبه‌رو هستیم که می‌شود آن را سربه‌راه، قابل پیش‌بینی و مخاطب‌پسند دانست. درواقع فروپاشی یک خانواده گرفتار در چنبره مصائب اقتصادی، می‌تواند چنان ابعاد شگفت و هراس‌آوری به خود بگیرد که تماشاگران را تا مرز واپاشی بکشاند.

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرصت تعامل

فرح اصولی، نقاش برجسته ایرانی، از آن دست هنرمندانی است که همیشه به وضعیت‌ها و موضوعات مختلف مرتبط به هنر ازجمله شرایط و مشکلات هنرمندان جوان توجه دارد و در گفت‌وگویی که با او انجام دادیم، تاکید می‌کند که به آینده هنرهای تجسمی در ایران خوش‌بین است. او در رقابت‌های مختلف هنرهای تجسمی که مربوط به جوانان است، حضوری فعال دارد و در دوره سوم جایزه نقاشی «ورسوس»، از اعضای هیئت داوران بود. ورسوس یک پروژه در عرصه هنرهای تجسمی است که چند هفته پیش فراخوان دور چهارم خود را اعلام و از نقاشان علاقه‌مند زیر ۳۰ سال دعوت کرد تا آثارشان را تا انتهای آبان برای شرکت در مسابقه با مراجعه به سایت ورسوس ارائه کنند. به این بهانه با فرح اصولی گفت‌وگویی آسیب‌شناسانه درباره وضعیت هنرمندان جوان انجام دادیم که پیش‌روی شماست.

با توجه به اینکه شما در رویدادهای مختلف جزء داوران و هیئت انتخاب نمایشگاه‌های رقابتی مختلفی بودید و در دور سوم جایزه ورسوس ازاعضای هیئت داوران بودید و حدود صد کاری را که از چند هزار اثر انتخاب شده بود، دیده‌اید، با این پرسش می‌خواهم شروع کنم که وضعیت کار جوانان را از نظر ایده و تکنیک چطور می‌بینید؟

بیش از ۲۰ سال است که من داوری می‌کنم. اوایل که داوری می‌کردم، تعداد شرکت‌کنندگان جوان زیاد نبود، بیشتر شرکت‌کنندگان میان‌سال بودند. جوان نبودند. چندین سال است که یک‌سری دوسالانه و سالانه‌ها مختص جوانان زیر ۲۵-۳۰ سال راه‌اندازی شده است. در انواع و اقسام آنها نقاشی، طراحی و... شرکت کرده‌با کارهای خوبی مواجه شدم. دوست دارم برای دوسالانه‌ها و رویدادهای مرتبط با جوانان داوری کنم، دلم می‌خواهد ببینم که الان از نظر حسی، مفهومی یا تکنیکی در ذهن جوانان چه می‌گذرد. این جوان‌ها آینده این هنر هستند و ما به آنها علاقه داریم. من به جوانان خوش‌بین هستم. در این سال‌ها من هنرمندان با استعداد و صاحب تفکر و صاحب تکنیک خوب کم ندیدم. کسانی که ۱۴ سال پیش شروع کردند، در این بی‌نیال‌ها شرکت می‌کردند و تقدیر شدند. جایزه گرفتند و امروز هنرمندانی صاحب فکر و سبک هستند. مملکت، مملکت جوانی است و خیلی مهم است که در هنر جوانان چه اتفاقی می‌افتد.

این جالب است که شما خوش‌بین هستید. خوش‌بین بودن شما تا چه حد به عملکرد دانشگاه‌ها و دانشگاه‌ها در این زمینه مربوط است. چقدر به عملکرد آموزشگاه‌های خصوصی و هنرمندانی که به شکل خصوصی شاگرد تربیت می‌کنند و تا چه اندازه این نگاه شما به تلاش خود هنرمند جوان برای آموختن به شکل فردی ارتباط دارد؟

کسی که دنبال هنر می‌رود، خودش جیست‌وجو را آغاز می‌کند و تلاش می‌کند تا خودش آن هنر را به دست بیاورد. دانشکده و کلاس خصوصی هم مؤثر است؛ ولی امروز از آن مؤثرتر این است که شما با اینترنت به تمام دنیا وصل می‌شوید. شما در ایران نشسته‌اید و می‌توانید آثار داخل موزه متروپولیتن و همین‌طور خیلی از اتفاقات در دنیا را ببینید. آن موقع که ما درس می‌خواندیم، چهار تا کتاب سیاه‌وسفید بود و چهار تا کتاب رنگی محدود که ترجمه نبود. کتاب‌های فرنگی بود که کسی از فرنگ می‌آورد که ما با اشتیاق آنها را دنبال می‌کردیم، سرگذشت آنها را می‌خواندیم و... . الان هر هنرجوی هنرستان می‌تواند بنشیند جیست‌وجو کند، پیدا کند و درباره‌شان بخواند. این یک خُسن است که اطلاعات زیادی می‌دهد. یک اشکال هم هست که اطلاعات زیادی هجوم می‌آورد که ممکن است فکرتان را مغشوش کند و شما را از خلاقیت دور کند. گاهی هنرمند فقط باید در درون خودش باشد. الان یکی از معضلات نه‌فقط در ایران؛ بلکه کشورهای دیگر و در جاهای دیگر کپی و برداشت از کارهای دیگران است. گاهی ما در داوری‌ها اضطراب و نگرانی این را که کپی باشد و ما متوجه نشویم، داریم. بعضی وقت‌ها کاری را می‌بینیم که برای آدمی در این سن بیش از اندازه پخته است و دنبال می‌کنیم می‌بینیم که به جاهایی وصل می‌شود؛ اما جدای از این بحث‌ها خوش‌بینی من به خاطر این است که فکر می‌کنم وقتی شرایط

سخت و پرفشار است، هنر متبلور می‌شود و حرف دل آدم‌ها را می‌زند و اتفاقا تماشاچی هنر هم زیاد می‌شود؛ چون با آن همدات‌پنداری می‌کند. من در جاهای مختلف دنیا افتتاحیه گالری‌ها و موزه‌ها را دیده‌ام، شلوغی‌هایی که در گالری‌ها و افتتاح‌هایی که در ایران هست، در جاهای دیگر دنیا نیست. دست‌کم من کمتر دیده‌ام. در تمام این سال‌ها با تمام مشکلات موجود و سانسورها هنوز از آثار هنری استقبال می‌شود. فشار هنرمند بهتری را می‌سازد. البته این فشار برای تاریخ هنر خوب است تا کارهای خیلی خوبی خلق شود؛ ولی برای هنرمند خوب نیست. در دوران جنگ یا دوران انقلاب اتفاقات مهمی در تاریخ هنر این مملکت افتاده است. آدم‌های شاخصی به عرصه آمدند؛ ولی این درخشان آسان نبوده و به برای زیادی به دست آمده است.

بحث مهمی درباره رویدادهای رقابتی برای جوانان یا حتی خود جشنواره فجر مطرح است؛ اینکه این رویدادها تا چه حد می‌توانند هنرمندان ایرانی را به مخاطبی معرفی کنند که در ایران نیست. الان حراج تهران برای خریدارانی که دنبال آثار ایرانی هستند، مثل کریستی مرجعیت ندارد. آیا بسترهایی مثل ورسوس می‌توانند پلتفرمی برای هنرمندان جوان ایرانی باشند که کنج‌های گسترده بین‌المللی را برانگیزاند؟

البته که می‌تواند باشد. ۴۰ سال از انقلاب گذشته و ما هرگز نتوانست‌ایم یک رویداد بین‌المللی تجسمی را کار کنیم. اسمش بین‌المللی گذاشته شده، ولی هرگز بین‌المللی نبوده و در آن سطحی که باید اتفاق نیفتاده است. ایران در خط، نقاشی، مینیاتور و تذهیب یکی از مهم‌ترین کشورهاست. اینها هنر اسلامی هم هست و نمی‌توانیم بگوییم

که هنر غربی است. حتی یک دوسالانه بی‌نیال منطقه‌ای خط و نقاشی نداریم که مرجع شود و همه‌جای دنیا به آن نگاه کنند. در مینیاتور و تذهیب این همه شاگرد پرورش داده می‌شود و دوره را تکرار می‌کنند، ولی اگر دوره‌ها را کنار هم بگذاریم، همه شکل هم است. تکنیک و زحمت بی‌نظیر است، ولی حاصل، هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ در جهان و حتی در منطقه نمی‌توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم. سالی که دوسالانه شارجه درست شد، برای من هم دعوت‌نامه فرستادند. من نپذیرفتم در آن شرکت کنم. به‌عنوان یک هنرمند ایرانی این دوسالانه را در حد و اندازه خودم نمی‌دیدم، ولی الان علاقه‌مندم که در بی‌نیال شارجه شرکت کنم! درحال حاضر شرکت در دوسالانه شارجه یا دوسالانه استانبول راحت نیست. یکی از کم‌کاری‌های ما

این بود که در هیچ‌کدام از سالانه‌های دنیا شرکت نمی‌کنیم. یکی از راه‌های معرفی هنرمند، شرکت در سالانه‌های دنیاست. حراج موضوعی جدی است، ولی اصلا معیار و ملاک خوب‌بودن، درخشان‌بودن یا خاص‌بودن هنرمند نیست. در حراج کارهای هنرمندان تثبیت، شناخته و کلاسیک‌شده را ارائه می‌کنند. معیار جوانان ما نباید شرکت در حراج‌ها باشد؛ سالانه‌ها معیار مهم‌تری هستند. دوسالانه نقاشی و هنر منسجمی نداشته و نداریم؛ فقط جشنواره فجر سعی می‌کند کارهایی انجام بدهد،

آن‌هم به موفقیتی که باید دست پیدا نکرده است. غیبت ما در بی‌نیال‌های دنیا باعث می‌شود هنر جوانان و حتی پیش‌کسوتان ما دیده نشود. چه کسی باید دنبال این مسئله باشد؟ معمولا دوسالانه‌ها را دولت‌ها یا اسپانسرهای قوی حمایت می‌کنند. **با این همه، جدای از حضوری که می‌تواند با حمایت‌های دولتی تسهیل بشود، جایگاه هنر تجسمی ایران در فضاهای بین‌المللی خوب به نظر می‌آید.**

بله، ولی پتانسیل بسیار بیشتری هست. هنرمند ایرانی برای ارائه اثر با مشکلات بسیاری روبه‌روست. گاهی کار هنرمندان ایرانی را از اینترنت و وب‌سایت‌ها می‌بینند. ما مشکل ردوبدل پول داریم، مشکل کندی اینترنت، مشکل ویزا، رفت‌وآمد، اقامت و... داریم و همیشه در وضعیت متشنج هستیم که این باعث می‌شود هنر ما آن‌گونه که می‌تواند، تأثیرگذار نباشد. خیلی از آرتیست‌های ما بیرون از ایران شانسی پیدا می‌کنند که کارشان دیده شود و رفتار خوبی با کار آنها می‌شود.

زمانی که من دبیر بی‌نیال ششم نقاشی بودم، از کشورهای دیگر هم داور دعوت کردم. سیاست‌هایی به کار بردیم تا کارهای جوانان را ببینند. اغلب برندگان هم از جوانان بودند. امروز آن جوانان، هنرمندان مطرحی هستند. در آن دوسالانه یک گالری‌دار از آمریکا، یک کیوریتور چینی که با بی‌نیال و نیز هم در ارتباط بود، رئیس بی‌نیال شانگهای و... را دعوت کردیم. تعدادی آدم تأثیرگذار را نیز به‌عنوان مهمان دعوت کردیم. اتفاقا خیلی تحت تأثیر قرار گرفتند و باعث شد بخواهند در این زمینه کارهایی با ایران انجام دهند. کارهایی هم انجام شد، ولی تداوم نداشت.

با در بخشی درباره حامی و اسپانسر صحبت کردید؛ رویدادهایی مثل دامون‌فو ورسوس این ویژگی را دارند که از جانب حامی مالی حمایت شوند. برای مثال وقتی نمایشگاه ورسوس سال اول برگزار شد و مورد استقبال قرار گرفت، تلقی این بود که شاید صاحبان سرمایه علاقه‌مند شده و بیشتر وارد عرصه‌های فرهنگی شوند، ولی این اتفاق رخ نداد. چرا این‌موضوع نزد صاحبان سرمایه در ایران چندان جذاب نیست؟

الان نسبت به ۲۵،۳۰ سال پیش بهتر شده است. در آن زمان آدم‌ها برای خودشان کار می‌خريدند و به دیوار خانه‌شان می‌زدند، آدم‌هایی که نگاه دیگری به هنر داشتند. هنر برایشان جالب بود و به هنرمند و به کار خوب احترام می‌گذاشتند. کم‌کم کسانی وارد موضوع شدند که به وجه اقتصادی موضوع توجه کردند و به مرور این حس به وجود آمد که اساسا تابلوخریدن می‌تواند نفع مالی هم داشته باشد. حراج‌هایی مثل کریستی که در منطقه شروع شد و ایران در آنها شرکت کرد هم تأثیر مهمی داشت. شرایط عوض شد و عده‌ای به این ماجرا پرداختند که می‌شود روی هنر سرمایه‌گذاری کرد. فعالیت‌هایی مثل ورسوس یا دامون‌فو کمی فرق دارد. کسی که به‌جای خرید تابلو سرمایه‌های را روی حمایت از بی‌نیال می‌گذارد، هدف دیگری دارد. این جریان‌سازی در هنر است و اتفاقا برای آینده هنرمندان جوان بسیار مهم است. به کسانی

مصاحبه با «فرح اصولی» درباره نمایشگاه‌هایی که با تمرکز بر نقاشان جوان برگزار می‌شود

فرصت تعامل گالری‌دار و هنرمند جوان



عکس: غزال ریجوری

که در این راه سرمایه‌گذاری می‌کنند احترام می‌گذارم. البته کسانی که علاقه‌مند شده‌اند، شناخت پیدا کرده‌اند و کلکسیون درست می‌کنند هم نقش مهمی دارند. به‌تدریج کم‌کم باید این فرهنگ شکل بگیرد که اسپانسر از هنرمند خاصی حمایت کند. این فرهنگ در جاهای دیگر هست، ولی در اینجا تبدیل به جریان نشده است.

با حراج کریستی‌شارجه کردید. ظاهرا بنا بوده در ایران به‌عنوان کشور فعال و هنرخبز منطقه آغاز به کار کنند...

بله، کریستی‌می‌خواست در ایران حراج خودش را شروع کند. در دوره‌ای که سمیعی‌آذر مدیر موزه بود، من خودم با رئیس کریستی‌و متخصصانی که با او آمده بودند ملاقات‌هایی را داشتیم، ولی بنا به دلایلی ازجمله بی‌ثباتی، این اتفاق نیفتاد. خیلی مشتاق بودند و اعتقاد داشتند که هنر ایران در منطقه از بقیه بهتر است. یک نمایشگاه امتحانی مجموعه‌ای از آثار هنرمندان شناخته‌شده ایرانی را در سالن لندن نمایش دادند. کار من هم بین آنها بود، به همین دلیل در جریان بودم، می‌خواستند حدود قیمت و استقبال مردم را ببینند. خیلی خوشحال و راضی بودند. به این نتیجه رسیدند که هنر ایران می‌تواند جذاب باشد. کاتالوگ بسیار عالی‌ای هم چاپ کردند، ولی مسئله آمدن خریدار و تماشاچی به ایران، اقامت، ویزای ایران، مسائل بانکی، مسائل اینترنتی، بی‌ثبات‌بودن و خیلی چیزها باعث شد تا تغییر عقیده بدهند و به دویی افتند. اگر همه دور اولش نگاه کنید، بالاترین فروش مربوط به هنر ایران بود. از جایی که عرب‌ها هم از جایی به‌بعد کار آرتیست‌های ایرانی را نخریدند اتفاقات این‌طوری هم افتاد و آرت دوبی، آرت ابوظبی، لور و بی‌نیال شارجه را درست کردند.

در مورد نمایشگاه‌های رقابتی با موضوعیت جوانان این‌تصور به وجود آمده بود که رویدادی این‌چنینی در رقابت با گالری‌ها قرار بگیرد و بعضا گالری‌دارها مشکل داشتند؛ با توجه به اینکه در اتفاقی مثل ورسوس صددرصد قیمت اثر به خود هنرمند جوان تعلق می‌گیرد، آیا برگزاری نمایشگاه‌های این‌چنینی، رقابت با گالری‌هاست؟

گالری‌دار حرفه‌ای این‌طور فکر نمی‌کند. وقتی گالری کار خودش را حرفه‌ای انجام می‌دهد، خط مانع کار آن نشود یا شرایط مالی‌اش را به‌هم بزند. اتفاق من گالری‌دارانی را می‌شناسم که در بی‌نیال دامون‌فو را ورسوس شرکت می‌کنند. وقتی داور هستم، خودم به گالری‌داران توصیه می‌کنم که به آنجا بروند و روی جوانانی که کارشان خوب است تأمل کنند. بعضی از گالری‌ها آرتیست‌های ثابت خودشان را از او همین‌جا پیدا کرده‌اند. فرصتی است که مثلا کار حدود صد هنرمند جوان را ببینید، مقایسه کنید کدام به خط گالری شما می‌خورد و روی کدام می‌توانید کار کنید. بعضی از آنها در ۲۰۱۱ سالگی شرکت کرده‌اند. بهترین سن است برای اینکه آرتیست را ببینید و زیر نظر بگیرید. در آمریکا و اروپا کیوریتورها به دانشگاه‌های مهم می‌روند و کارهای آرتیست را نگاه می‌کنند و در استودیو آنها را ویزیت و انتخاب و بعد با آنها شروع به کار می‌کنند. این موقعیت در دانشگاه‌های ما مسیر نیست، ولی اینجا بهترین فرصت است تا جوانان را دید و روی آنها سرمایه‌گذاری کرد.

مهدی هاشمی و نسرين مقابلو در «کامیون»

شرق: مجموعه طنز «کامیون»، سریال نوروزی شبکه دو سیما و دومین تجربه همکاری سیدمسعود اطیابی، کارگردان «تگزاس ۲»، پر فروش‌ترین فیلم کم‌دی سال ۹۸ با تلویزیون است که در ۳۰ قسمت ۴۲ دقیقه‌ای تولید می‌شود. «کامیون» روزهای پایانی پیش‌تولید

را پشت‌سر می‌گذارد و تا امروز حضور مهدی هاشمی، نسرين مقابلو و علی هاشمی در این سریال قطعی شده است. هادی مرتضی‌زاده، شرکت‌کننده برنامه «عصر جدید» نیز با این مجموعه تلویزیونی به‌عنوان بازیگر معرفی می‌شود.

فراوس

بستری برای کشف



امیرحسین اعتماد*

● برگزاری نمایشگاه‌هایی مثل ورسوس همه جای دنیا اتفاق می‌افتد. در هر کشوری که نقاشی جایگاهی دارد، چنین مسابقاتی برگزار می‌شود و اغلب هم به شکل بی‌نیال (دوسالانه) است. برگزاری چنین رویدادهایی کمک بزرگی به جوانان است و به نوعی جوانان را ترغیب می‌کند تا بیشتر تلاش کنند؛ به‌ویژه در ایران برگزاری چنین رویدادهایی می‌تواند نقش مهمی در زندگی هنری نقاشان جوان داشته باشد. در ایران از جوانان که هیچ به طور کلی از هنرمندان تجسمی حمایت خاصی نمی‌شود؛ نه بنیادی وجود دارد و نه موزه پویا و فعالی که در این‌زمینه تأثیرگذار باشد. موزه‌ها نه کمکی به هنرمندان می‌کنند نه چندان آثاری را از آنها خریداری می‌کنند. به همین دلیل کمک باید از بخش خصوصی بیاید و ورسوس‌داری چنین امتیازی هست و این اتفاق بسیار مثبتی است. در دوره‌های گذشته بسیار با استقبال مواجه شده (در دوره سوم حدود چهار هزار اثر از حدود هزارو ۸۰۰ هنرمند به دبیرخانه ارائه شد) و فکر می‌کنم دوره چهارم که امسال برگزار خواهد شد حتی بیش از سه دوره قبلی مورد توجه نقاشان جوان قرار گیرد و این مسئله کیفیت کار را بالا می‌برد. به نظر من، کیفیت نمایشگاه دوره قبلی ورسوس نمره قبولی می‌گیرد من کار ضعیفی ندیدم. نتیجه کیفی متوسط رو به بالا بود. البته این را هم بگویم من چندان «نقاش» ندیدم بیشتر کارها طراحی بودند ولی از روی آثار به‌نمایش‌درآمده، من دو سه نقاش بزرگ هم دیدم. البته خب طبیعی است که جوانان با توجه به تجربه‌های محدودشان بیشتر در پی ارائه کارهای طراحی باشند ولی در مجموعه نتیجه واقعا خوب بود.

چنین رویدادی هیچ نوع هم‌پوشانی با کار گالری‌دارها ندارد و اتفاقا بهترین محل برای حضور گالری‌دارهاست تا ببینند و هنرمند پیدا کنند. گالری‌ها اصولا آرتیست‌های خودشان را دارند در صورتی که چنین رویدادی با تمرکز با نقاشان جوان زیر ۳۰ سال برگزار می‌شود که به نوعی امید می‌رود آرتیست‌های آینده باشند. من شخصا به‌عنوان گالری‌دار در جست‌وجوی هنرمندان جوان هستم و در دوره‌های قبل هم در نمایشگاه‌های ورسوس شرکت کردم تا ببینم میان جوانانی که در این رویداد شرکت کردند، هنرمندی نظرم را جلب می‌کند یا نه. اتفاقا از میان این حدود صد هنرمندی که دوره قبل آثارشان برگزیده شد، دو سه نفر خیلی خوب بودند. خوشبختانه در ایران نقاش بسیار زیاد است و ترغیب آنها با برگزاری چنین رویدادهایی کیفیت کارشان را ارتقا می‌دهد چون هنرمند جوان برای اینکه در عرصه رقابت حضور داشته باشد، باید فکر کند و زحمت بکشد.

دریاره یک هنرمند جوان برای من بحث دانش و علم او از هنر و جهان امروز بسیار مهم است. اگر بخواهم برای هنرمندان جوانی که در این رویدادها شرکت می‌کنند یا به طور کلی مشغول تولید اثر هستند توصیه‌ای داشته باشم، بحث تحصیل دانشن آکادمیک است. اینکه هنرمندی در نقاشی، مجسمه‌سازی یا عکاسی تحصیل کرده باشد، برای من بسیار مهم است. بحث صرفا مسائل تکنیکی نیست، باسوادبودن و آگاهبودن بسیار مهم است. این موضوع دیدگاه شما را توسعه می‌دهد. متأسفانه همه که امکان چنین چیزی را ندارند گاهی اوقات کسانی از شهرستان می‌آیند و اتفاقا تکنیک خوبی هم دارند اما آن‌پس‌زمینه لازم را ندارند. آنها هم حق دارند که این شانس را داشته باشند تا خودشان را تکمیل کنند. من بحثم این نیست که یک نقاش حتما باید نقاشی خوانده باشد، بحث کلی‌تر است. من با نقاشی کار کردم که اصلا نقاشی نخوانده و اتفاقا خیلی دیر به نقاشی روی آورده است. نقاش خوبی را می‌شناسم که تا ۵۰سالگی حساس‌بادر بود. اینکه روی دانش و سواد تاکید می‌کنم، به دلیل اهمیتی است که در دنیای هنر پیدا کرده است.

متأسفانه هنرمندان جوان ایرانی که خارج از ایران بزرگ شده‌اند، اغلب باسوادتر و حتی جسورتر هستند. اگر شما دقت کنید، درصد عمده هنرمندان جوان ایرانی که در جهان و حتی در خود ایران مطرح هستند، ایران نبودند و نیستند. بنی صدر، طلا مدنی و ... این اسامی در اروپا و آمریکا گالری دارند ولی متأسفانه ما از داخل ایران هنرمندی در نسل جوان نداریم که خارج از ایران پایگاه فعالیت مداوم این‌چنینی داشته باشند.

● **امیرحسین اعتماد، صاحب گالری اعتماد، با تجربه دو دهه گالری‌داری اسمال از اعضای هیئت داوران ورسوس چهارم است. او که از معدود گالری‌داران با تجربه ایرانی در عرصه بین‌الملل است، از ضرورت و ویژگی‌های برگزاری نمایشگاه‌های این‌چنینی با محوریت حضور جوانان می‌گوید.**